

فصلنامه علمی تخصصی فرهنگ پژوهش

شماره ۳۷، بهار ۱۳۹۸، ویژه فلسفه و کلام

بررسی نظریه استكمال نفس از دید ریچارد سوئین برن

تاریخ دریافت: ۹۷/۱۲/۱۵

تاریخ تأیید: ۹۸/۰۲/۲۹

حمید صبرآمیز*

چکیده

از جمله مباحث مهم فلسفی، مسائل پیرامون نفس و ویژگی‌ها و احوال آن می‌باشد. در میان فلاسفه غرب، ریچارد سوئین برن با آثاری در زمینه فلسفه دین، به این گونه مسائل پرداخته است. به عنوان مثال او در کتاب تکامل نفس خویش، به نفس و منشا آن و ساختار و کیفیت تکامل نفس اشاره نموده است. او قائل به دوگانه انگاری نفس و بدن شده و این دو را دو جوهر مستقل از هم می‌داند، و جزء اصلی حقیقت انسان را نفس بر می‌شمرد. از دیدگاه سوئین برن اضافه شدن مفهوم «آگاهی» به سلسله موجودات متکامل، چیزی است که از لحاظ قوانین علمی، نمی‌توان آن را تبیین نمود، و تنها منبعی که می‌تواند تبیین کاملی از این رویداد داشته باشد، خداشناسی توحیدی است. لذا از این جهت است که او در آثاری که در مورد اثبات وجود خداوند نگاشته است، از این راه بهره گرفته است. نگارنده در اثر حاضر کوشیده است که به مسائل نفس خصوصاً تکامل آن از دید سوئین برن بپردازد.

واژه‌های کلیدی: ریچارد سوئین برن، نفس، استكمال نفس، برهان آگاهی.

* دانش آموخته کارشناسی ارشد فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه باقرالعلوم (ع).

مقدمه

در میان مباحث مختلف، علم النفس فلسفی و مسائل مربوط به نفس توجه فیلسوفان اسلامی و غرب را جلب کرده است. در میان فلاسفه غرب، می‌توان به ریچارد سوئین برن اشاره نمود که ایشان دارای آثاری پیرامون فلسفه دین از جمله کتاب تکامل نفس می‌باشد که در آن، به مسائل گوناگون پیرامون نفس از جمله نفس حیوانی، نفس انسانی، منشا و ساختار نفس پرداخته است. اثر حاضر به بررسی دیدگاه تکامل نفس با توجه به آثار مختلف سوئین برن از جمله کتاب تکامل نفس اختصاص دارد.

۱- حقیقت نفس

۱-۱- سابقه تاریخی بحث نفس

قبل از زمان ارسطو، فلاسفه عمدتاً به مطالعه تغییرات و تبدلات عالم طبیعت می‌پرداختند، که این مطالعات، از بحث پیرامون ماده‌المواد جهان آغاز شد. هر چند که در این زمینه با یکدیگر اختلاف داشتند، ولی همگی آن را امری مادی می‌دانستند. تا آن زمان بحث بر سر نفس به عنوان جوهری متمایز از بدن مطرح نبود. اولین جرقه‌های این بحث توسط شاگردان مکتب فیثاغورث مطرح شد. آنها علاقه مند به مباحث نفس و ترکیه آن و بقاء آن پس از مرگ بودند. مویذ این ادعا، این بود که آنها اعتقاد به تناسخ داشتند، که منجر به باور به وجود حقیقتی غیر جسمانی در عالم می‌شود. (کاپلستون، ۱۳۶۸، ج ۱، صص ۴۱-۴۳) فیلسوف تاثیر گذار در مباحث نفس، ارسطو بود. او نفس را از جنبه عقلی و اخلاقی مورد بحث قرار داد. البته این بحث تطور خود را داشت تا اینکه نوبت به دکارت رسید که تاثیر زیادی بر مباحث نفس داشت که در ادامه به دیدگاه مهم او در باب دوگانگی نفس و بدن خواهیم پرداخت. (فلاح، ۱۳۷۶)

در مورد اینکه حقیقت نفس، جوهر است یا امری غیر جوهر، در میان فلاسفه غرب اختلاف دیدگاه وجود دارد. به عنوان مثال اسپینوزا قائل است که نفس، جوهر نیست. این دیدگاه از آنجا نشأت می‌گرفت که او قائل بود تنها یک جوهر در جهان وجود دارد و آن، خداوند می‌باشد. سائر موجودات عالم، از جمله نفس، جوهر نبوده و حالاتی برای آن جوهر نامتناهی می‌باشند. (اسپینوزا، ۱۳۸۸، ص ۶) (اکوان و توکلی، ۱۳۸۸، صص ۲۹-۵۳)

در مورد اینکه انسان از چه تشکیل شده است، چهار دیدگاه اصلی وجود دارد که به طور خلاصه به آنها اشاره می‌گردد، و سپس با تفصیل بیشتری به دیدگاه اول که مختار سوئین برن می‌باشد، پرداخته خواهد شد.

الف) دیدگاه دوگانه انگاری: دوگانه انگاری بدین معناست که فرد، متشکل از دو جوهر می‌باشد؛ جوهر مادی (بدن)، و جوهری غیر مادی یا ذهنی (روح یا ذهن). رنه دکارت معروف‌ترین مدافع دوگانه انگاری در جوهر می‌باشد.

ب) دیدگاه ماده نگاری: این دیدگاه به این معناست که نفس، هیچ وجهی غیرمادی ندارد.

ج) همه خدا انگاری وحدت گرایانه: بر اساس این دیدگاه، حقیقت، یک کل متحد است و هیچ تمایزی میان اشیاء وجود ندارد و همه خدا انگار هستند؛ یعنی همه چیز، خداوند است.

د) آموزه بودایی ناخود: این دیدگاه مبتنی بر متافیزیک بودایی می‌باشد که در آن، هیچ «چیز» وجود ندارد و هیچ جوهری در کار نیست. طبق این دیدگاه نفس منفردی وجود ندارد و باور ما به وجود چنین نفسی، تنها یک توهم است. (مایستر، ۱۳۹۵، صص ۳۳۴-۳۴۳)

۲-۱- دوگانه انگاری نفس و بدن

با مراجعه به کتاب دائره المعارف فلسفی آکسفورد، ذیل واژه فوق چنین می‌یابیم:

«نظریه‌ای که بیان می‌کند ذهن و ماده (بدن)، دو شیء جدا از هم می‌باشند. معروف ترین مدافع این دیدگاه، دکارت می‌باشد... جزء اصلی فاعل شناسا، شیء غیر مادی می‌باشد، هرچند در حقیقت این طور باشد که نفس، به صورت ذاتی با بدن مرتبط باشد.» (Honderich, 1995, p576)

در رابطه با وجود انسان، دو دیدگاه در فلسفه یونان مطرح بوده است؛ تمایز نفس از بدن، و وحدت نفس با بدن. افلاطون چنین استدلال می‌کرد که نفس انسان، بدون کمک گرفتن از اعضای جسمانی، می‌تواند شناسایی حقیقی داشته باشد، و این نشان دهنده آن است که نفس و بدن از هم متمایز می‌باشند. در مقابل این دیدگاه، ارسطو قرار دارد که او

معتقد بود نفس و بدن، مانند ماده و صورت با هم اتحاد دارند. بر طبق این دیدگاه، نفس به منزله صورت جوهری برای بدن می‌باشد. شخصیت تاثیر گذار دیگری که در این زمینه وجود دارد، دکارت^۱ می‌باشد. او نفس و بدن را دو جوهری می‌داند که در جوهر بودن با هم اشتراک دارند. او می‌گوید:

«ما نفس، یعنی جوهر اندیشنده را به صورت واضح، مستقل از بدن، یعنی جوهر ممتد ادراک می‌کنیم، و بر عکس، می‌توانیم بدن را از نفس، مستقل ادراک کنیم. بنا بر این دست کم از طریق قدرت الهی، نفس می‌تواند مستقل از بدن، و بدن مستقل از نفس وجود داشته باشد.» (دکارت، ۱۳۷۶، ص ۲۱۰) (حکمت مهر، ۱۳۹۰، صص ۱۷۵-۲۱۴) حال به دیدگاه سوئین برن در این باب اشاره می‌کنیم.

۱-۲-۱ - دفاع سوئین برن از دوگانه انگاری

سوئین برن در بیانات مختلفی در آثار، درس گفتارها و مصاحبه‌های خود به تبیین دیدگاه دوگانه انگاری می‌پردازد و از آن دفاع می‌کند. به عنوان مثال در مصاحبه‌ای که انجام داده است، علت اینکه قائل به دوگانه انگاری نفس و بدن شده را چنین تبیین می‌کند:

اگر ما نظریه‌ای بدهیم، این نظریه باید همه داده‌ها، یعنی وقایع مربوط به آن نظریه را تبیین کند. انسان می‌تواند درباره رنج‌ها، افکار، باورها و غیره صحبت کند، ولی این صحبت کردن، صحبت درباره چیزهایی که در مغز می‌گذرد نیست، لذا ما قائل به دوگانه انگاری می‌شویم که این دیدگاه چنین بیان می‌کند: ما در خود، دو نوع ویژگی می‌بینیم؛ ویژگی‌های روانی، (مثل رنج‌ها، افکار و غیره) و ویژگی‌های جسمانی، (مانند فرایندهای الکتروشیمیایی در مغز). اگر شما بخواهید توصیف کاملی از عالم داشته باشید، نباید فقط به

1. Descartes.

ویژگی‌ها بسنده کنید، بلکه باید آن جواهری را که این ویژگی‌ها را دارند نیز توصیف کنید. (قربانی، ۱۳۸۹، صص ۵۵-۵۶)

سوئین برن تفاوت بین دو دسته ویژگی انسان را در کتاب دیگر خویش، یعنی کتاب «تکامل نفس» نیز بیان می‌کند. او پس از اینکه هدف از فصل دوم این کتاب را، دفاع از دوآلیسم جوهری؛ یعنی دوگانه‌انگاری نفس و بدن معرفی می‌کند، به بیان مفهوم دوگانه‌انگاری می‌پردازد و اینچنین می‌گوید:

«وقتی به وجود انسان نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که در انسان دو نوع ویژگی وجود دارد. این دو نوع ویژگی با آن که با هم بسیار تفاوت دارند، ولی عمیقاً به هم مرتبط هستند. دسته اول آن ویژگی‌هایی هستند که مربوط به نفس انسان می‌باشند، که به آن ویژگی‌های ذهنی^۱ می‌گوییم. دسته دوم ویژگی‌ها آنهایی هستند که مربوط به جسم ما می‌باشند، که ویژگی‌های جسمانی یا فیزیکی^۲ نام دارند.» (Swinburne, 1997, p145)

سوئین برن سپس به بیان مثال‌هایی در این زمینه می‌پردازد. به عنوان مثال، وقتی کسی ۷۰ کیلو وزن دارد، این یک ویژگی جسمانی است و به بدن مادی او مربوط می‌شود. وقتی که به عنوان مثال، گربه‌ای را که تصور کنیم، این تصور از ویژگی‌های نفسانی انسان می‌باشد. در برخی از افعال، هر دو نوع ویژگی انسان با هم درگیر هستند، مثلاً وقتی نامه‌ای می‌نویسیم، هم نفس انسان تصور دارد و هم دست او به حرکت درمی‌آید. (Ibid, p145)

طبق دیدگاه دوگانه‌انگاری، این دو ویژگی مختلف، به انسان تعلق دارد؛ بدین صورت که آن جزئی که صرفاً ویژگی ذهنی می‌باشد به نفس او، و آن جزئی که ویژگی جسمانی و فیزیکی است به بدن او متعلق است. این دیدگاه که دوگانه‌انگاری جوهری^۳

-
1. mental properties.
 2. physical properties.
 3. Substance dualism.

نام دارد؛ دیدگاهی است که بیان می‌دارد: اشخاص از دو جوهر مجزای از هم - که نفس و بدن باشند - تشکیل یافته‌اند. البته شایان ذکر است که سوئین برن این دیدگاه را اصلی مسلم که بتواند همه داده‌ها را تبیین کند فرض نمی‌کند، لذا بیان می‌کند:

«ممکن است تبیین بهتری توسط نظریه دیگری بیان شود. من دوآلیسم را انتخاب می‌کنم، به خاطر اینکه این دیدگاه می‌گوید فرد دارای ویژگیهای روانی می‌باشد، و اینکه اگر بخواهید از اشخاص صحبت کنید، این امر از طریق صحبت درباره بدن‌ها به دست نمی‌آید، و همینطور صحبت درباره ویژگی‌های روانی، صحبت درباره ویژگی‌های جسمانی نیست.» (قربانی، ۱۳۸۹، صص ۵۵-۵۶)

زمانی که به پیرامون خود دقت می‌کنیم، اشیاء و جواهر گوناگونی مانند میز، صندلی و... را مشاهده می‌کنیم. جوهر^۱ از دید سوئین برن، هر چیزی است که بتواند پدیده‌ای را به وجود آورد. (سوئین برن، ۱۳۹۵، ص ۱۱۸) این جواهر، صفات مختلفی نیز دارند؛ مثلاً رنگ این میز آبی است، یا فاصله این میز تا آن میز، پنج متر است. با توجه به مفهوم جوهر و صفت، سوئین برن در جایی دیگر، تعریفی را از پدیده ارائه می‌دهد. به گفته او، پدیده، تحقق یک صفت در یک جوهر در زمان خاص است. (سوئین برن، ۱۳۹۷، ص ۲۱۲)

برخی از صفات و پدیده‌ها، مادی و برخی ذهنی هستند. بنابر عبارات سوئین برن، پدیده‌های مادی، آن پدیده‌هایی هستند که عمومی می‌باشند، و فقط برای فرد دارای آن‌ها منحصرًا قابل دستیابی و ادراک نیست. به عنوان مثال وقتی ما لباس آبی داشته باشیم، هر فرد دیگری هم می‌تواند به این ادراک دسترسی داشته باشد. البته گاهی فرد، تنها شخصی است که به صفت یا پدیده‌ای دسترسی دارد، ولی در این فرض هم می‌گوییم این صفت یا پدیده مادی هستند، به این بیان که اگر این شرایط زمانی و مکانی برای فرد دیگری نیز

1. Substance.

مهیا بود، او نیز قادر به این ادراک بود. سوئین برن پدیده‌های مغزی^۱ را نیز امری مادی می‌داند. ولی پدیده‌های ذهنی، آن دسته از پدیده‌ها هستند که مختص فرد خاصی می‌باشند و آن فرد، روش خاصی برای درک آنها دارد که منحصر به خودش می‌باشد. آگاهی که ما از این پدیده‌ها داریم، از راه تجربه خودمان است. این دسته از پدیده‌ها، شامل اهدافی و مقاصدی که ما در پی تحقق آنها هستیم نیز می‌شود. (سوئین برن، ۱۳۹۵، صص ۱۱۹-۱۲۰). می‌شود گفت منظور سوئین برن از تجربه ما از پدیده‌های ذهنی، چیزی شبیه علم حضوری در فلسفه اسلامی است؛ ادراک خاصی که فقط فرد دارای آن، می‌تواند آن را داشته باشد. (سوئین برن ۱۳۹۷، ص ۲۱۳)

۱-۲-۱-۱- داستان جراح دیوانه

سوئین برن مثالی را در کتب خود ذکر می‌کند که در صورت عمل جراحی بر روی دو نیم کره مغز، و انتقال آنها به دو مجسمه خالی، مشخص نیست که کدام یک از دو فرد تولید شده، فرد اول است. او در پی آن است که این عدم اطمینان را نشان بدهد، لذا آن را از طریق مثالی بیان می‌کند. این مثال هم در کتاب «وجود خدا» (همان، ص ۲۱۷)، و هم در کتاب «آیا خدایی هست؟» (سوئین برن، ۱۳۹۵، ص ۱۲۵) و هم در کتاب «تکامل نفس» (Swinburne, 1997, p149) سوئین برن، با کمی تفاوت یافت می‌شود. این مثال، داستان فرضی مشهوری است که برنارد ویلیام^۲، فیلسوف مشهور انگلیسی در زمینه فلسفه اخلاق، داشته است. ویلیام این داستان را در کتاب خود به نام «خود و آینده»^۳، بیان کرده است (William, 1970, pp161-180) که به داستان «جراح دیوانه»^۴ شهرت گرفته است و بدین شکل می‌باشد:

1. Brain Events.
2. Bernard William.
3. The Self and the future.
4. mad surgeon story.

فرض کنید که فرد جراحی می‌خواهد هر یک از دو نیم کره مغز شما را به فردی منتقل کند و به یکی از آن دو پاداش داده و دیگری را شکنجه کند و او این انتخاب را به شما وا می‌گذارد که شما حق دارید تعیین کنید که کدام یک پاداش گیرنده باشد و کدام یک دریافت کننده کیفر. او قول داده است که به انتخاب شما جامه عمل بپوشاند و آن را عملی کند و فرض این است که شما به قولی که این جراح می‌دهد اطمینان دارید.

در این گونه موارد شما می‌خواهید فردی باشید که پاداش داده می‌شود، اما مشکل اینجاست که شما نمی‌دانید که کدام یک از این دو فرد جدید، «شما» هستید، پس هر انتخابی که شما بکنید در معرض خطر و ریسک می‌باشد. در اینجا چند احتمال وجود دارد؛ احتمال اول آنکه هر دو فرد جدید، شما باشند. احتمال دوم آنکه شما، فردی باشید که نیم کره راست مغز شما را دارد، احتمال سوم آنکه شما، فرد دارای نیم کره چپ مغزتان باشید، و احتمال آخر اینکه شما، هیچ یک از این دو فرد نباشید. (سوئین برن، ۱۳۹۷، ص ۲۱۷) در این مثال با آنکه ممکن است حتی جزئیات اینکه چه بر سر اتم‌های مغزی آمده است را نیز بدانیم، ولی نمی‌دانیم بر سر آن «شخص» چه آمده است. لذا با توجه به این مثال، مشخص می‌گردد که باید چیزی غیر از ماده بدن و مغز وجود داشته باشد که جزئی غیر مادی است و به اصطلاح، «نفس» نام دارد. (همان، ص ۲۱۸) نتیجه‌ای که از این آزمایش گرفته می‌شود این است که برای بقاء یک شخص، چیزی دیگری به غیر از بقاء اعضای مغز یا بدن فرد نیاز می‌باشد.

سوئین برن مثالی دیگر نیز می‌زند که آن هم در هر سه کتاب «آیا خدایی هست؟» (سوئین برن، ۱۳۹۵، ص ۱۲۶)، «وجود خدا» (سوئین برن، ۱۳۹۷، ص ۲۱۸) و «تکامل نفس» (Swinburne, 1997, p149)، با اندکی تفاوت یافت می‌شود. او می‌گوید:

«فرض کنید که من بر اثر خونریزی مغزی از دنیا بروم، و این خونریزی به نحوی است که پزشکان در این زمان، نمی‌توانند آن را مداوا کنند. بستگان من، سریعاً جسد مرا

به یخبندانی در کالیفرنیا منتقل کنند. اندکی بعد زلزله‌ای رخ دهد و بدن من تکه تکه گردد و برخی اعضا آن مفقود شوند. بعد از ۵۰ سال، فرزندان من، بدن مرا از آنجا بیرون آورده و گرم نمایند و بعضی اعضا بدن دیگری که اکنون بدن من دارا نیست، به بدنم پیوند دهند. فردی که بعد از ترمیم و پیوند بدن من هست تا اندازه زیادی رفتارهای شبیه به من انجام می‌دهد. آیا در این مورد می‌توان گفت فردی که وجود دارد من هستیم؟ احتمال دارد که او من باشم و احتمال هم دارد که او، شخص دیگری باشد. در این مورد هم با اینکه شاید دقیقاً بدانیم که چه بر سر مغز و اعضای بدن آمده، ولی نمی‌دانیم چه بر سر شخص آمده است. بنابراین بقاء من، به چیز دیگری وابسته است که آن چیز، نفس نام دارد.» (سوئین برن، ۱۳۹۵، صص ۱۲۶-۱۲۷)

در باب کاربرد این استدلال‌ات، سوئین برن نکته‌ای را نیز تذکر می‌دهد که باید گفت، این استدلال‌ات در تمام جاها کاربرد ندارد. امثال این دلیل‌ها بر مبنای این است که بگوییم هویت شخصی، امری غیر قابل رویت است، بنابراین ما این استدلال‌ات را در مواردی که صحبت از شیء غیر جاندار است نمی‌کنیم، به عنوان مثال اگر ماشین کهنه‌ای وجود داشته باشد و ما قطعه‌ای از آن را با قطعه‌ای از ماشین کهنه دیگری ترکیب کنیم و ماشین جدیدی درست بکنیم، در این گونه موارد می‌گوییم که قسمتی از ماشین که از ماشین اول گرفته شده است، الان نیز موجود می‌باشد و قسمتی از ماشین جدید را تشکیل داده است. (Swinburne, 1997, p149)

تفاوتی که بین انسان و مانند مثال فوق، یعنی در امور مادی است داشتن عواطف و امیال و آرزوها در انسان است. لذا نمی‌توان در مورد انسان، قائل به بقاء ناقص^۱ شد. مثال دیگری که سوئین برن برای ادعای خود مبنی بر تفاوت و دوگانگی بدن و نفس از آن بهره می‌گیرد، بحث هیپنوتیزم می‌باشد. وقتی به وسیله هیپنوتیزم به کسی

1. partial survival.

بقبولانیم که همان خاطرات ما را داشته باشد، این کار باعث نمی‌شود که از ما چنین کاسته شود؛ یا به عبارت دیگر نمی‌شود گفت که آن فرد، حتی قسمت کمی از حقیقت ما را اشغال کرده است. نفس انسان امری بسیط است و دارای اجزاء نیست.

همانطور که مشاهده می‌شود، سوئین برن با آوردن مثال‌های گوناگون در پی آن است که نشان دهد صحبت کردن درباره بدن‌ها و اعضای آن، به معنای صحبت کردن از اشخاص انسانی نیست. ما در بسیاری از موارد مانند مثال پیوند مغزی که در داستان جراح دیوانه مطرح شد، شاید از لحاظ علمی تبیین کاملی از آنچه اتفاق می‌افتد داشته باشیم، ولی درباره نفس و شخص انسان نمی‌توانیم صحبت کنیم و این دال بر این است که نفس با بدن تفاوت دارد و جوهر و ماهیتی دیگر می‌باشد.

شاهد دیگری که بر جدایی و دوئیت نفس و بدن در عبارات سوئین برن یافت می‌شود، استشهاد ایشان به متون مذهبی می‌باشد. ما با مراجعه به متون مذهبی می‌یابیم که آنگاه که از جهان پس از مرگ سخن می‌گویند تصریح به این نکته دارند که افرادی که در دنیا با این بدن‌های مادی بوده‌اند، در عوالم پس از مرگ، با اینکه بدن‌های مادی آنها نابود شده است، ولی به بقاء خود ادامه می‌دهند. البته سوئین برن برای کسانی که با درک این مطلب مشکل دارند، تبیین قابل قبول تر را ارائه می‌دهد و این چنین بیان میکند که ممکن است در جهان پس از مرگ، انسان، بدنی جدید را کسب کند و با آن به بقاء خود ادامه دهد. با توجه به آنچه گفته شد، سوئین برن قائل است که انسان می‌تواند بدون بدن مادی، یا با بدنی که بسیار از این بدن متفاوت است، وجود داشته باشد و به بقاء خویش ادامه دهد. (Ibid, p150)

او برای بیان این مطلب که محال نیست که انسان بدون بدن، یا بدون بدن مادی حاضر خود دارای اعمال و رفتاری باشد و به عبارت دیگر به حیات خود ادامه دهد، مثال

فرضی را بیان می‌کند؛ مثالی که در آن فرد، بدون بدن قبلی خود موجود و دارای عملکرد می‌باشد. شرح مثال بدین شکل می‌باشد:

فرض کنید که یک روز صبح، فردی از خواب بلند می‌شود و می‌بیند که نمی‌تواند طرف راست بدن خود را کنترل کند؛ مانند بازو یا پای راست را. از سویی، وقتی می‌خواهد دست راست خود را حرکت دهد، می‌بیند که اعضای متناسب طرف چپ بدن او حرکت می‌کنند، مثلاً می‌خواهد پای راست خود را حرکت دهد، ولی پای چپ او حرکت می‌کند.

کنترل اعضای این فرد، تغییر دیگری نیز یافته است. او وقتی که می‌خواهد طرف چپ بدن خود را حرکت دهد، اعضاء متناسب با آن عضو، در بدن همسر او حرکت می‌کنند، مثلاً می‌خواهد دست چپ خود را جابجا کند، ولی این کنترل بر روی دست چپ همسرش اعمال می‌شود. این فرد اگر بخواهد با جهان خارج ارتباط برقرار کند و دانش و معرفتی را بدست آورد، این کار منوط و وابسته به اعضای چپ بدن او و طرف راست بدن همسر خود می‌باشد. (Ibid)

می‌دانیم از لحاظ قانون تکامل، رفته رفته موجودات به مرحله‌ای رسیده‌اند که به انسان تبدیل شده‌اند و دارای شعور و اراده و آگاهی شده‌اند. سوئین برن از این نکته نیز غافل نبوده و بر مبنای فوق نیز تبیینی را ارائه می‌دهد تا ثابت کند که بدنی که الان داریم، هیچ ضرورت و الزامی ندارد که باید برای ما باشد. او این استدلال را از جان ناکس^۱ گرفته است. جان ناکس در مقاله خود (Knox, 1969, pp85-97) تحت عنوان «آیا خود، می‌تواند بعد از مرگ با همان ذهن خود باقی بماند؟» بیان می‌دارد که در بحث قوانین طبیعی، بیشترین چیزی که ادعا شده است، مساله پیشرفت تکاملی و ظهور و پیدایش آگاهی می‌باشد. طبق قانون تکامل، ۴۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح، زمین کره‌ای بود که از اتم‌های غیر جاندار تشکیل یافته بود. فرض می‌کنیم که بر اساس قاعده ی تکامل،

1. John Knox

قوانین طبیعی مشخص کردند که چه ترکیب موادی برای بدن‌های انسان‌ها، به عنوان موجودات دارای آگاهی باشند.

در اینجا سوئین برن تاکید دارد که قوانین طبیعی، مشخص نمی‌کنند که کدام بدن موجود جاندار، برای من و کدام یک برای شما باشد. به عبارت دیگر، این امکان وجود داشت که این قوانین طبیعی، بدن و در نتیجه رفتار و حیات ذهنی که اکنون برای شما است را به من بدهند، و آن بدن و رفتار و حیات ذهنی که اکنون برای من است را به شما بدهند. اینکه این بدن به چه کسی اختصاص داشته باشد، چیزی است که یا باید خداوند آن را تخصیص دهد یا اینکه توسط اتفاق و شانس انجام گیرد. حال که چنین احتمالی وجود دارد؛ یعنی قوانین طبیعی، تخصیص را اثبات نمی‌کنند، می‌توان گفت که هیچ یک از موادی که اکنون بدن من را تشکیل داده‌اند، برای بودن «من» ضروری نیستند. (Swinburne, 1997, p153)

۲- ساختار نفس

بعد از اثبات اینکه فرد انسان، از دو جزء و جوهر مستقل از هم تشکیل یافته است، سوالات مهمی پیرامون ساختار نفس انسانی مطرح می‌شود. در این رابطه در عبارات فلاسفه اسلامی و غربی مباحث مختلفی منقح شده است، که نگارنده با توجه به عبارات مختلف سوئین برن، به دو بحث وقایع ذهنی، و سیستم باورها و تمایلات انسانی خواهد پرداخت.

۲-۱- وقایع ذهنی

بعد از تعریفی که سوئین برن از وقایع ذهنی و مغزی و تفاوت آنها دارد، او رابطه علی بین این دو دسته از وقایع را نیز تبیین می‌کند؛ بدین شکل که پدیده‌های ذهنی، معلول

پدیده‌های مغزی می‌باشند. به عنوان مثال، در زمانی که فردی درد دندان دارد، پدیده‌ای مغزی ابتدا حاصل شده، و سپس این پدیده مغزی، علت به وجود آمدن پدیده‌ای ذهنی (در مثال ما، احساس درد دندان) شده است. مثال دیگر، این است که وقتی شاخه درختی توسط باد تکان می‌خورد، ابتدا پدیده‌ای در مغز ما حاصل می‌شود که سبب و علت پدیده‌ای در ذهن؛ یعنی اعتقاد و باور به حرکت شاخه‌های درخت شده است. (سوئین برن، ۱۳۹۵، ص ۱۲۲) سوئین برن در فصل اول کتاب تکامل نفس خود، به حیات ذهنی پرداخته است. او حیات ذهنی را شامل ادراکات، احساسات (از طریق همه انواع حواس)، تصورات، خاطرات، آرزوها، افکار، خواب‌ها، تمایلات و باورها می‌داند. (Swinburne, 1997, p17) او سپس در همان بخش کتاب تکامل نفس، به بیان تک تک این موارد می‌پردازد.

او باورها، تمایلات، احساسات و افکار را منفعل^۱ می‌داند، به این بیان که آنها از وقایعی تشکیل یافته‌اند که برای فاعل شناسا اتفاق افتاده است. لذا رتبه و زمان تحقق آنها، بعد از آن وقایع می‌باشد. در مقابل، اهداف، اموری فعال^۲ هستند؛ به این معنا که آنها در مورد فاعلی است که با اراده خود، انجام عملی را خواسته است.

رابطه‌ای که بین وقایع ذهنی و وقایع مغزی می‌باشد در بسیاری از موارد، رابطه علی می‌باشد. به عنوان مثال، بسیاری از وقایع ذهنی انفعالی ما مانند احساسات، تفکرات، باورها و تمایلات ما، تا حدی معلول وقایع مغزی ما می‌باشند. در بسیاری از مواقع نیز وقایع و پدیده‌های مغزی ما، معلول پدیده‌های جسمانی و مادی دیگری هستند. و یا اینکه بین خود وقایع ذهنی هم در برخی مواقع، رابطه علی برقرار است؛ یعنی برخی از آنها سبب به وجود آمدن برخی دیگر می‌شوند. (سوئین برن، ۱۳۹۷، ص ۲۱۵)

1. Passive.

2. Active.

۲-۲- سیستم باورها و تمایلات^۱

سوئین برن بخشی را در کتاب تکامل نفس خویش را به ساختار نفس اختصاص داده است. البته او این نکته را انکار نمی‌کند که برخی قسمت‌های این ساختار، در حیوانات رده عالی‌تر نیز وجود دارد و مختص به انسان نیست، ولی بالطبع، ساختار نفس انسانی، بسیار پیچیده‌تر از ساختار نفس در سایر حیوانات عالی می‌باشد. در این قسمت به طور مفصل پیرامون این سیستم و رابطه‌ای که مجموعه آن با یکدیگر دارد، نکاتی را ارائه داده است. علت اهمیت این بخش بدان سبب است که او قبلاً اثبات کرده بود که هر عمل و رفتاری که فاعلی آن را انجام دهد، محدود و تاثیر پذیرفته از سیستم باور و تمایل او می‌باشد؛ یعنی همان حیات ذهنی مداوم او. اگر بخواهیم جمله اخیر را توضیح دهیم می‌توانیم چنین بیان کنیم: انسان کاری را انجام می‌دهد که به باور خودش، او را بهتر از کارهای دیگر، به اهدافش می‌رساند. در مورد تمایلات نیز انسان تاثیر می‌پذیرد. او به برخی امور تمایل دارد؛ اموری که او در پی آن است که از طریق اراده آزادی که دارد، به آنها دست یابد. (Swinburne, 1997, p262)

سوئین برن در مورد این مجموعه، بیان می‌دارد که هر شخصی که دارای این سیستم باور و آرزو می‌باشد، می‌بیند که یک همبستگی بین این دو وجود دارد و این همبستگی امری الزامی است. معنای این سخن آن است که وقتی به باور و آرزوی خود نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که در کنار این باور و آرزو، تعداد زیادی از باورها و آرزوهای دیگری وجود دارد که به این باورها و آرزوها معنی و موجه بودن می‌بخشند، و اصلاً بسیار سخت است که بگوییم فردی دارای باور و آرزویی است که از دیگر اعضای این سیستم و مجموعه جدا باشد.

1. Belief-desire set.

۱-۲-۲- تشبیه به تور

سوئین برن در مورد انواع باورها مثال و تشبیهی می‌آورد. او باورهای مختلف را به یک تور تشبیه می‌کند. اگر به تور نگاه کنیم، می‌بینیم که دارای چندین لایه است تا جایی که به مرکز تور می‌رسیم. او اقسام مختلف باورها را به لایه‌های مختلف تور تشبیه می‌کند و به بیان اقسام مختلف و لایه‌های گوناگون مجموعه باورهای ما می‌پردازد.

۱-۲-۱- وجه تشابه به تور

سوئین برن وجه تشابه این تشبیه را بیان می‌کند. او می‌گوید همانطور که در یک تور، تمام لایه‌ها با هم مرتبط هستند و نمی‌شود گفت که با یکدیگر ناسازگار اند، در مورد باورها نیز همین جاری است؛ یعنی نمی‌شود گفت که باورهای افراد با یکدیگر متناقض و ناسازگار می‌باشند؛ بدین بیان که اگر شما تسلیم یک باوری شوید، باید باورهای دیگر را تغییر دهید یا رها کنید، یا باورهای جدیدی را معرفی نمایید.

وجه شبه جالب دیگری که در اینجا وجود دارد و آن این است که هرچه باور شما به مرکز این تور نزدیکتر باشد، یعنی باور مرکزی تری باشد، اگر بخواهید آن را تغییر دهید، نسبت به باورهای سایر لایه‌ها، تغییرات بیشتری حاصل می‌شود. (Ibid, p263)

۲-۲-۲- ارتباط باور با تمایل

سوئین برن چند نکته درباره ارتباط باورها و تمایلات بیان می‌کند. نکته اول در رابطه با اصل ارتباط این دو نوع واقعه ذهنی است. هر آرزویی که ما داشته باشیم، به برخی باورهای ما ارتباط دارد. ما بعد از اینکه به چیزی باور داریم، آن را آرزو می‌کنیم. برخی آرزوها با برخی دیگر از آرزوها و باورها به خوبی متناسب هستند و برخی تناسبی خوبی ندارند. ما اگر به بدی چیزی باور داشته باشیم، آن را نمی‌توانیم آرزو بکنیم.

نکته دوم درباره این ارتباط، آن است که نمی‌شود آرزوی کاری را کرد، مگر اینکه ابتدا درباره اینکه آن عمل از چه تشکیل یافته است، باوری داشته باشیم و هرچه آن عملی که مورد آرزو است پیچیده تر باشد، باوری که در مورد آن داریم نیز پیچیده تر خواهد شد. سوئین برن در این زمینه مثال می‌زند:

تصور کنید که من آرزو دارم به لندن سفر هوایی داشته باشم. این آرزو محقق نمی‌شود و شکل نمی‌گیرد، مگر اینکه من ابتدا در مورد برخی از امور، باورهایی داشته باشم، به عنوان مثال در فرض مذکور، من ابتدا باید بدانم سفر هوایی چیست، تفاوت سفر هوایی با زمینی چیست، تفاوت مسافرت با عدم مسافرت چیست، لندن کجاست و... (Ibid, p264)

نکته دیگر این بود که هرچه آن عملی که مورد آرزو پیچیده‌تر باشد، باور نیز پیچیده‌تر است. به عنوان مثال اگر کسی بخواهد آرزوی خمیازه کشیدن داشته باشد، این کار نیاز به باور خاصی ندارد.

نکته سوم آن است که وقتی چیزی را آرزو می‌کنیم، به خاطر آن است که آن عمل دارای ویژگیهای خاصی می‌باشد. البته در مورد آرزوها برخی نکات مثبت و برخی نقاط منفی ممکن است وجود داشته باشد؛ به عنوان مثال کسی که می‌خواهد رئیس جمهور آمریکا بشود، نکات مثبتی از این کار به چشم می‌خورد؛ به عنوان مثال دیگران او را تشویق می‌کنند و برای او کف و سوت می‌کشند، و یا اینکه شخصی که در این مقام هست، دارای قدرت می‌شود و آسودگی و راحتی به سوی او روی می‌آورد و... .

۳- زمان تکامل نفس انسانی

سوئین برن، به تاریخ تکامل اشاره کرد، و بیان کرد که از یک نقطه خاصی آگاهی به یک سری موجودات خاص این مجموعه اضافه گردید. قبلا گذشت که سوئین برن قائل

است که رابطه بین وقایع ذهنی و وقایع مغزی، رابطه‌ای علی می‌باشد، به این بیان که وقایع و پدیده‌های ذهنی یک سری وقایع مغزی، و وقایع مغزی برخی وقایع ذهنی را به وجود می‌آورند. پیشرفت دانش، توانایی پیدا کرده است که لیستی از این تاثیر و تاثرات؛ یا همان علل و معالیل را فراهم کند؛ به عنوان مثال بگویند که پدیده مغزی نوع خاصی، باعث ایجاد تصویر رنگ آبی، و پدیده‌ای دیگر، تصویر رنگ قرمز را به وجود می‌آورد. در مرحله‌ای از تکامل، آنقدر مغز حیوانی پیچیده شد که نفس و روح مرتبط با خود را به وجود آورد. (سوئین برن، ۱۳۹۵، صص ۱۲۹-۱۳۰) علاوه بر اصل پیدایش نفس، رابطه علی دیگری نیز در اینجا وجود دارد و آن این است که پدیده‌هایی که در یک مغز خاصی هستند، باعث ایجاد پدیده‌هایی در روح و نفس خاص می‌شوند. بنابراین طبق این عبارات سوئین برن، علت به وجود نفس، پیچیده شدن مغز حیوانی تا حد خاصی بود. ولی نکته‌ای که سوئین برن بر آن تاکید دارد این است که علم نمی‌تواند علاوه بر تهیه لیستی از علل و معالیل، کشف کند که چرا به عنوان مثال، پیچیدگی مغز، باعث پیدایش آگاهی و هوشیاری (یعنی پیدایش نفس با حالات ذهنی‌اش) شده است؟ ندانستن این کیفیت و فقط بیان فهرست و لیستی از آنها، شبیه این است که شما جملاتی از یک زبان خارجی را داشته باشید و بخواهید بدون اینکه قواعد دستور زبان رعایت شود، به انگلیسی ترجمه کنید. (همان، صص ۱۳۲-۱۳۳)

۴- برهان آگاهی

یکی از مهمترین و معروفترین کتب سوئین برن، کتاب «وجود خدا» می‌باشد. او در این کتاب به ادله مختلفی برای اثبات خدا پرداخته است. یکی از این براهین، برهان آگاهی می‌باشد. از آنجا که این برهان در مورد نفس و تکامل آن که موضوع اصلی این اثر است می‌باشد، شایسته است به این استدلال پرداخته شود.

۱-۴- آگاهی^۱

سوئین برن این واژه را، شاخصه شخص می‌داند. البته از دید او، واژه شخص، اختصاص به انسان‌ها ندارد، بلکه هر موجودی که همه جنبه‌های آگاهی، که انسان دارد را دارا باشد، مثل موجوداتی که از سیاره‌های دیگر آمده باشند و این شاخصه را داشته باشند، شخص نامیده می‌شوند. (Swinburne, 1997, p4) در عبارتی دیگر، او آنگاه که از حالت آگاهی یک فاعل، سخن می‌گوید، آن را حالتی می‌داند که باید در آن حالت، فرد، تا حدی آگاه و با خبر از آن باشد؛ همینطور، آگاهی حالتی است که شامل همه تجارب و اهداف فرد در زمان خاصی باشد. (Ibid, p18) او در کتاب تکامل نفس خویش، در فصلی که به منشا و حیات نفس می‌پردازد، قسمتی را تحت عنوان وجود آگاهی اختصاص داده است.

۱-۱-۴- وجود آگاهی

سوئین برن در این قسمت کتاب، بعد از بیان مقدمه‌ای که ذکر گردید و سؤالاتی مطرح شد، بحث از وجود آگاهی را پیش می‌آورد. او می‌گوید ممکن است گفته شود که نفس، در صورتی دارای عملکرد است که دارای وقایع و رخداد‌های آگاهانه باشد؛ به عنوان مثال دارای ادراک، فکر، هدف و غیره باشد. علم روانشناسی در این مورد بیانی دارد و آن این است که عملکرد نفس، بستگی به عملکرد ذهن دارد؛ بدین بیان که اگر ذهن، دارای عملکردی بود، نفس نیز عملکرد دارد.

او قبلاً اشاره کرده بود که هر کسی که دارای نوعی فکر یا هدف باشد، از آنها آگاه می‌باشد. البته ممکن است او نسبت به چیزهایی که آگاه نیست احساس داشته باشد و سرّ این مطلب آن است که در آن زمان او، از برخی وقایع دیگر آگاه است.

1. Consciousness.

اگر دیگران بخواهند بر آگاه بودن فردی شهادت بدهند، راهش این است که آنها برخی الگوهای رفتار بدنی او را می‌بینند؛ الگوهایی که حکایت از حیات ذهنی آگاهانه دارد، مثلاً وقتی احساس درد می‌کند، فریاد می‌کشد. سوئین برن امثال چنین شواهدی را شاهد مستقیم بر آگاهی^۱ می‌داند. البته لازم است که به معنای آگاه و آگاهی که سوئین برن اشاره می‌کند دقت کنیم.

۲-۱-۴- معنای آگاهی از دید سوئین برن

سوئین برن تعریف خاصی از آگاهی دارد. او می‌گوید: منظور من از آگاهی، این نیست که فرد، نسبت به پیرامون خود آگاه باشد، بلکه این است که او دارای تجربه های آگاهانه^۲ باشد، بنابراین بر طبق این تعریف، کسی که بیهوش بر زمین افتاده، ممکن است هنوز دارای ادراکات و حواسی بوده و در نتیجه، آگاه باشد و یا کسی که خوابیده است و خواب می‌بیند نیز طبق تعریف سوئین برن آگاه می‌باشد. (Ibid , p175)

او به راههایی در علم فیزیولوژی اشاره می‌کند که شاهد بر وجود آگاهی می‌باشند. به عنوان مثال، در علم فیزیولوژی، اصطلاحی به نام «ای‌ای‌جی»^۳ می‌باشد. این نوار مغزی، نوعی ضبط فعالیت الکتریکی مغز می‌باشد که از طریق پوست سر انجام می‌گیرد.^۴ وقتی کسی آگاه هست، ریتم الکتریکی مغز او دارای الگوی خاصی می‌باشد. این ریتم با توجه به نوع آگاهی تغییر می‌کند. نوعی از این علامت، مخصوص حالتی است که فرد، در فکر عمیق می‌باشد، نوع دیگری در زمانی رخ می‌دهد که فرد از لحاظ ذهنی غیر فعال است، ولی بیدار می‌باشد. نوع دیگر این ریتم، در جایی است که او در حال خواب دیدن است

1. Direct evidence of consciousness.

2. conscious experiences

3. EEG

4. The McGill Physiology Virtual Laboratory, available at:
www.medicine.mcgill.ca/physio/vlab/biomed_signals/eeg_n.htm ,

البته خود خواب نیز دارای ریتم‌های مختلفی می‌باشد. به عقیده سوئین برن، حداقل کاری که این ریتم مغزی می‌تواند انجام دهد این است که ادعای فرد در مورد اینکه می‌گوید آگاه بوده ام را مورد شک قرار می‌دهد، زیرا این ادعا نیز مانند تمام خاطره‌های دیگر ممکن است اشتباه و خلاف واقع باشد.

نوع دیگری از این موارد که می‌شود به چشم شاهد بر حیات آگاهانه ذهن، به آنها نگریست، "آرای ام اس"^۱ نام دارند، که به معنای حرکات سریع چشم در خواب می‌باشد. اسپرینسکی و کلیتمن برای اولین بار کشف کردند که خواب، با حالت ولتاژ پایین "آرای ام" که در زمان خواب رخ می‌دهد مرتبط است.^۲ این حرکات حاکی از آن هستند که فرد در حال دیدن رویا می‌باشد.

در مورد زمان شکل‌گیری آگاهی در انسان، سوئین برن به شواهد علمی اشاره می‌کند که بیان می‌دارند آگاهی، در زمانی که جنین دارای ذهن هست و ریتم‌های الکتریکی خاصی دارد (که دال بر آگاهی است)، شکل می‌گیرد و به وجود می‌آید؛ یعنی حدود ۲۰ هفته بعد از لقاح، و این، یعنی زمانی که رشد صورت می‌گیرد و اولین ماهیچه‌ها به حرکت در می‌آیند، که احتمالاً این حرکت، به خاطر اولین فعالیت ذهن می‌باشد. (Ibid,p176)

او به زمان خواب و شبه خواب نیز اشاره می‌کند که در آن فرد آگاه به نظر نمی‌رسد، ولی طبق دیدگاه سوئین برن آگاه هستند. دلیل این امر آن است که سوئین برن دو امر را ذکر می‌کند که ما بر طبق این دو، فردی را که خواب است، یا بیهوش می‌باشد و از این

1. REMs.

2. Jerome M. Siegel, REM sleep: A biological and psychological paradox, 2011, US National Library of Medicine, available at:

<https://www.ncbi.nlm.nih.gov/pmc/articles/PMC3091378/>

قبیل حالات را داراست، می‌توان دارای آگاهی دانست. آن دو شرط، یکی «پروسه‌های عادی بدنی»^۱، و دیگری، «تکنیک‌های مصنوعی در دسترس»^۲ می‌باشد.

۱-۲-۴- تبیین دو ملاک وجود حیات آگاهانه

سوئین برن برای تبیین دو ملاک مذکور، مثالی می‌زند و می‌گوید در فرضی که شخصی غرق شده است و دارای هوش و آگاهی نیست، این شخص می‌تواند توسط تنفس مصنوعی به زندگی خود بازگردد. در اینگونه موارد می‌گوییم که آن شخص بیهوش، در زمانی که هنوز تنفس مصنوعی انجام نشده است نیز وجود دارد.

مساله دوم آن است که شخصی که بخاطر خونریزی زیادی که داشته‌است، بیهوش شده است. در حالت عادی چنین شخصی به زندگی آگاهانه بر نخواهد گشت، مگر اینکه آخرین تکنیک‌های پزشکی که در آن زمان برای بهترین طیبها در دسترس هست، اعمال گردد. در این مورد نیز می‌گوییم قبل از اینکه آن فرد مورد عمل جراحی قرار بگیرد، موجود می‌باشد. (Ibid, p177) سوالی در این مورد وجود دارد و آن اینکه آیا در این گونه موارد باید به صورت دائم این اتفاق بیافتد تا بشود قاعده کلی از آن استنباط کرد یا اینکه اگر گهگاهی برای برخی از افراد اتفاق افتد که به زندگی برگردند نیز می‌شود آن قاعده را درست دانست؟

چنین به نظر می‌رسد که سوئین برن این دو مورد، یعنی پروسه نرمال بدنی و تکنیک‌های حاضر در دسترس را زیاد دلچسب نمی‌داند. او می‌گوید اگر بخواهیم درباره مفهوم وجود در مورد اشخاص طوری صحبت کنیم که زیاد از استعمال عرفی این لغات فاصله نگیریم، باید بگوییم که صرف احتمال اینکه شخص به زندگی برگردد، در مورد اینکه او را موجود بدانیم، کافی نیست. ممکن است موردی پیش آید که در آن، شخصی

1. Normal Bodily Processes.

2. Available Artificial Techniques.

که مرده است به زندگی برگردد. این مورد از لحاظ منطقی محال نیست و احتمال منطقی دارد، ولی نمی‌شود انسان مرده را زنده دانست، به صرف اینکه احتمال دارد در مورد خاصی، فردی به حیات خود بازگردد، لذا سوئین برن تعاریفی از این دو شرط را به زبان خود توضیح می‌دهد.

او می‌گوید: در موردی که گفتیم پروسه بدنی نرمال وجود داشته باشد که طی آن شخص به حیات خود برگردد، می‌توانیم بگوییم منظور این است که در آن فرض‌ها، اشخاص بتوانند با درجه بالایی از احتمال و پیش‌بینی، به حیات خود بازگردند، و آن وقایعی که محصول حیات آگاهانه است، مانند تغذیه نرمال، تنفس نرمال و غیره را داشته باشد، بدون اینکه نیاز باشد که عملیات پزشکی پیچیده‌ای در این مورد دخالت کند.

به عنوان مثال وقتی ما به خواب می‌رویم، بدون این که نیاز به امر خاصی باشد، ما به حیات عادی خود بر می‌گردیم و از خواب بیدار می‌شویم، پس در چنین مواردی که فرد خوابیده است، نمی‌گوییم که نفس او وجود ندارد. و منظور از عبارت تکنیک‌های در دسترس که اشاره شد، این است که در آن زمان و در آن منطقه، آن تکنیک‌ها برای پزشکان فراهم باشد. (Ibid, p178)

۲-۴- تقریر برهان آگاهی

سوئین برن به عنوان مقدمه، ذکر می‌کند که استدلالاتی که برای اثبات وجود خدا استفاده می‌شوند، از لحاظ مقدمات، برخی دارای مقدمات عام تری می‌باشند، و برخی عمومیت کمتری دارند. مثلاً یکی از این ادله اثبات وجود خدا، برهان غایت‌شناسی است که ویژگی‌های بسیار کلی جهان را در نظر می‌گیرد. ولی برهان آگاهی، مبتنی بر ماهیت‌های انسانی می‌باشد. با توجه به فصل‌های قبلی کتاب وجود خدا، او استدلال‌ات و مدعاهایی داشت که به عنوان مقدمه برای برهان آگاهی به کار می‌آیند. به عنوان مثال او استدلال کرده بود که به احتمال بسیار قوی، خداند فاعل‌هایی که اختیار دارند و تجسم

یافته می‌باشند، خلق کرده است. در فصلی دیگر متذکر شده بود که احتمالاً، این فاعل‌های اختیار دار تجسم یافته، همان انسان‌ها می‌باشند. از این مقدمات، می‌توان به ادعای دیگر او اشاره کرد که گفته بود که اگر خداوند وجود نداشته باشد، وجود جهان منظمی که بدن انسانی را امکان پذیر کند ممکن نیست. سوئین برن ارزش انسان را در این می‌داند که حیات آگاهانه داشته باشند، و از این طریق استدلال می‌کند که اگر خدا وجود نداشته باشد، بسیار نامحتمل است که بدن‌های انسانی، سبب به وجود آمدن حیات آگاهانه شوند. (سوئین برن، ۱۳۹۷، ص ۲۱۱)

سوئین برن این روش استدلال بر وجود خدا؛ یعنی از طریق آگاهی را روشی می‌داند که فلاسفه سنتی آن را مدون نکرده اند. البته در عبارات جان لاک^۱، استدلال شبیه به این وجود دارد.^۲ او از طریق اینکه ماده، نمی‌تواند تفکر را به وجود بیاورد، استدلال می‌کند که تنها یک موجودی که اندیشنده باشد^۳ می‌تواند تفکر را به وجود آورد. سوئین برن عبارات جان لاک در این زمینه را بسیار مختصر بر می‌شمرد. و ادعا می‌کند که اگر فلاسفه به این نکته که موجب تفکر، باید موجودی اندیشنده باشد، توجه می‌کردند می‌توانستند به عنوان استدلال قوی مورد استفاده قرار دهند. (همان، ص ۲۱۲)

۳-۴- تبیین ناظر به خدا شناسی

قبلاً اشاره شد که سوئین برن بیان داشت که بین وقایع و پدیده‌های ذهنی و مغزی رابطه علی برقرار می‌باشد. او حیطة قدرت علم را در این می‌داندست که می‌تواند لیست و فهرستی از این علل و معالیل ارائه دهد، بدون اینکه تبیینی از علت تلازم بین این امور داشته باشد. او علم را از آن سبب که شامل اموری می‌شود که مورد مقیاس و اندازه گیری

1. John Locke.

2. John Locke, an Essay concerning human understanding, (first published in 1960).

3. cogitative being.

و محاسبه هستند، می‌داند. ولی این تبیین کاملاً توسط خداشناسی توحیدی و در فرض وجود خدا، می‌تواند تبیین شود. او قادری مطلق است که می‌تواند سبب ارتباط این دو دسته از وقایع و پدیده‌ها باشد. خدا از طریق خلق مولکول‌هایی به شکل مغز، به آنها قابلیت می‌دهد که بتوانند پدیده‌های ذهنی را در نفوسی که به آن مغزها مرتبط هستند، ایجاد کنند. خدا می‌تواند اول نفوسی را خلق کند و زمانی که پدیده‌های مغزی، نیازمند ارتباط با روح هستند، آن نفوس و ارواح را به آن مغزها اختصاص بدهد. اوست که تعیین می‌کند که کدام نفس، به کدام مغز تعلق بگیرد (سوئین برن، ۱۳۹۵، ص ۱۴۳)، و این چیزی است که سوئین برن اشاره کرده بود که نمی‌تواند توسط انتخاب طبیعی انجام گیرد. (Swinburne, 1997, p152)

خداوند برای همه روابطی که بین پدیده‌های مغزی و ذهنی می‌باشد، دلیل دارد. این روابط چیزی نیست که توسط علم تبیین گردد، زیرا این روابط علّی، مستقل از مجموعه قوانین علمی حاکم بر جهان مادی هستند. (سوئین برن، ۱۳۹۷، ص ۲۳۲)

نتیجه‌گیری

این مقاله که به دیدگاه سوئین برن پیرامون نظریه استکمال نفس اختصاص دارد، نگارنده کوشید که به بیان حقیقت نفس و سابقه تاریخی بحث نفس در تاریخ فلسفه غرب بپردازد. پس از ذکر نظریات مختلف پیرامون حقیقت انسان، دیدگاه سوئین برن که همان دوگانگی نفس و بدن (دوالیسم جوهری) است، و همچنین دیدگاه‌های مقابل این نظریه تبیین گردید. در بخشی موسوم به ساختار نفس، به دو مبحث وقایع ذهنی و سیستم باورها و تمایلات که در عبارات سوئین برن در کتب مختلفی ذکر گردیده، اشاره شد. در ادامه به تکامل نفس و زمان اتفاق افتادن این امر در سلسله موجودات تکامل یافته پرداخته شد. مساله مهم و اساسی دیگری که در ادامه ذکر گردید، برهان آگاهی بود که در کتاب «وجود خدا» و «آیا خدایی هست؟» سوئین برن به عنوان یکی از ادله اثبات وجود خداوند ذکر کرده بود. در این بخش البته به تعریف آگاهی از دید سوئین برن و ملاک آگاهی در فروض مختلف اشاره گردید. در نهایت به دیدگاه سوئین برن اشاره شد که برای پیدایش آگاهی در سلسله موجودات تکامل، علم و تبیین علمی را ناکارآمد می‌داند و وجود خدا را تنها راه و تبیین برای توجیه پیدایش این امر معرفی کرده است.

فهرست منابع

کتاب

۱. اسپینوزا، باروخ، اخلاق، ترجمه محسن جهانگیری، چاپ سوم، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۸ش.
۲. دکارت، فلسفه، ترجمه منوچهر صناعی دره بیدی، چاپ اول، تهران، انتشارات بین المللی هدی، ۱۳۷۶ش.
۳. سوئین برن، ریچارد، وجود خدا، ترجمه محمد جواد اصغری، انتشارات لوگوس، ۱۳۹۷ش.
۴. سوئین برن، ریچارد، آیا خدایی هست، ترجمه محمد جاودان، چاپ دوم، قم، انتشارات دانشگاه مفید، ۱۳۹۵ش.
۵. کاپلستون، تاریخ فلسفه، ترجمه جلال الدین مجتوی، چاپ دوم، تهران، انتشارات علمی فرهنگی سروش، ۱۳۶۸ش.
۶. مایستر، چاد، در آمدی بر فلسفه دین، ترجمه محمد یوسف ثانی، فرهنگ نشر نو، تهران، ۱۳۹۵ش.

مقالات

۷. اکوان، محمد و توکلی، سیده مهناز، چیستی و جاودانگی نفس از منظر ملاصدرا و اسپینوزا، مطالعات نقد ادبی، شماره ۱۶، پاییز ۱۳۸۸ش، صص ۲۹-۵۳.
۸. فلاح رفیع، علی، مقایسه بین علم النفس ارسطو و دکارت، کیهان اندیشه، شماره ۷۲، ۱۳۷۶ش.
۹. قربانی، هاشم (مترجم)، گفتگو با سوئین برن در باب دوآلیسم نفس و بدن، کتاب ماه فلسفه، شماره ۳۸، آبان ۱۳۸۹ش.
10. Onderich, Ted, The Oxford Companion to Philosophy, Oxford university press, UK, 1995.
11. Swinburne, Richard, The Evolution of the Soul, Oxford University Press, New York, 1997.
12. Swinburne, Richard, The Existence of God, Oxford University Press, New York, 2004.

